بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 31/02/92

جلسه 889

اشکالی مطرح شده بود بر مسلک کسانی که معتقدند حدیث رفع دلالت می کند بر رفع جمیع آثار حالا (یا از باب تقدیر آثار که رفع آثار ما اضطروا الیه مثلا، یا از باب رفع ادعائی که اعتبار شده عدم ما اضطروا الیه ومصحح این ادعا عدم آثار آن است که نظر حضرت امام است، یا رفع تشریعی این مذکورات یعنی در عالم تشریع این مذکورات منشأ اثر نیستند،) ونقض شده به این مسلک رفع جمیع آثار به این نقضهایی که هیچ کس ملتزم نشده که اینها رفع می شود، وهی الموارد التی ذکرنا بعضها، ومثل وجوب القضاء.

بررسی نقضها:

نقض اول نقض به مواردی بود که احکامی برای موارد خطاء ذکر شده بود، مثلا خطاء در قتل موضوع است برای وجوب کفاره، یا احکامی برای نسیان بار شده بود مثلا نسیان تشهد موضوع است برای وجوب سجده سهو.

مشهور کما فی الکفایة این جور جواب داده اند که اصلا حدیث رفع ناظر نیست به این احکامی که بر عنوان خطاء یا نسیان یا اضطرار جعل می شود بخاطر یک قرینه لبیه، قرینه لبیه این است که این عناوین در حدیث رفع مانعند از ثبوت احکام، مثلا رفع الاضطرار والخطاء می گویند اضطرار وخطاء مانعند از ثبوت حکم، واین ناظر است به جائی که مقتضی ثبوت حکم عنوان اولی فعل است نه آنجائی که خود خطاء مقتضی حکم است، در خطاء در قتل خود خطاء در قتل مقتضی حکم است دیگر محال است که رافع ومانع از همان حکم هم باشد، معقول نیست که هم قتل خطائی مقتضی باشد برای وجوب کفاره وهم مانع باشد از وجوب کفاره این محال است، حدیث رفع که می گوید خطاء مانع است از ثبوت حکم در جائی این را می گوید که خودش مقتضی ثبوت حکم نباشد بلکه مقتضی ثبوت حکم چیز دیگری باشد وهو العنوان الاولی للفعل، مثلا قتل موضوع است برای حرمت پس قتل مقتضی حرمت است خطاء رافع حرمت است این خوب است، اما کفاره قتل خطائی خود خطاء در این قتل خطائی مقتضی کفاره است فکیف یکون مانعا عنها، پس این حدیث رفع می شود به منزله استثناء نسبت به خطابات عامه که به عمومش می خواهد شامل فرض خطاء ویا نسیان ویا اضطرار بشود وحدیث رفع به منزله تبصره واستثناء است آن عمومات را تخصیص می زند البته به لسان حکومت.

لازمه این بیان این استکه اگر ما شک کردیم که آیا خطاء ونسیان در یک موردی موضوع یک حکمی هست یا نیست با حدیث رفع نمی توانیم آن حکم را رفع کنیم، اگر بگوئید رفع الخطاء، در جواب می گویند این تبصره عمومات است نفی نمی کند که یک فعلی به عنوان خطاء موضوع باشد برای یک حکمی، مثلا خطاء در مفطرات صوم موضوع باشد برای وجوب صدقه رفع الخطاء او را نفی نمی کند، بلکه باید با مثل اصل برائت مشکل را حل کنیم چون شک داریم در ثبوت این حکم الزامی وجزائی در ارتکاب مفطرات برائت جاری می کنیم اما اینکه به حدیث رفع که اماره است بر عدم ثبوت حکم الزامی در موارد خطاء بخواهیم استثناء بزنیم درست نیست، چون فقط حدیث رفع عمومات را تبصره می زند نفی نمی کند یک حکمی را که احتمال می دهیم در خصوص خطاء جعل شده است.

این را در موارد دیگر هم فرموده اند مثلا گفته اند لاحرج ناظر به مثل وجوب جهاد که اصل فعل حرجی است نمی شود بلکه لاحرج تبصره عموماتی است که با عمومش می خواهد اثبات حرج بکند لاحرج تبصره می زند به آنها اما ناظر نیست به جاهایی که اصل فعل حرجی است مثل وجوب جهاد.

اقول: این فرمایشات ناتمام است، اولا: اینکه گفته شد که این ارتکاز (دلیل لبی عقلی) که نمی تواند یک شئی هم مقتضی باشد برای ثبوت یک حکم وهم مانع بشود از ثبوت آن حکم، این ارتکاز درست است اما موجب انصراف حدیث رفع از این مواردی که ما احتمال می دهیم خطاء در این مورد مقتضی باشد برای ثبوت حکمی (مثل اینکه احتمال بدهیم که خطاء در ارتکاب مفطرات مثل صوم مقتضی باشد برای وجوب صدقه) نمی شود، چون حدیث رفع به عمومش می گوید ما در این موارد حکمی جعل نکردیم برای این خطاء بالالتزام ثابت می شود که این خطاء مقتضی برای حکم نیست، پس ارتکاز می گوید خطاء نمی تواند هم مقتضی باشد وهم مانع این قبول، اما چرا حدیث رفع منصرف باشد از این مورد؟ بلکه حدیث رفع می گوید رُفع الخطاء خطا وضع نشده یا اثر ندارد یا کالعدم است ما بالالتزام کشف می کنیم که پس مقتضی برای وجوب صدقه نیست، چرا حدیث رفع را مختص می کنید به آثار فعل به عنوان اولی؟ با اینکه حدیث رفع می گوید خطاء مانع است از ثبوت حکم پس مقتضی نیست برای ثبوت حکم واین مطلق است.

فرق ما با صاحب کفایه این است که ایشان می گوید این احکامی که در فقه روی عنوان خطاء یا نسیان یا اضطرار ثابت شده اینها تخصصا خارجند از حدیث رفع ولی ما می گوئیم تخصیصا خارج است، البته بنا بر این که حدیث رفع رفع جمیع آثار کند، که ما در مورد لاحرج این را قبول داریم لاحرج می گوید ما جعل حرج نکردیم، مواردی که فعل حرجی مثل جهاد واجب می شود این مخصص ما جعل علیکم فی الدین من حرج است نه اینکه تخصصا خارج باشد، اما صاحب کفایه می گوید تخصصا خارج است برای اینکه اصلا این عناوین ثانویه ناظر به احکامی است که ثابت است بر عناوین اولیه که به عمومش می خواهد فرض حرج یا خطاء ونسیان واضطرار را شامل شود، ما عرضمان این استکه ارتکاز وحتی عقل می گوید اجتماع ضدین می شود که هم شئی مقتضی وهم مانع باشد از حکمی، خوب به عموم حدیث رفع تمسک کنید بگوئید این عنوان مانع است از ثبوت این حکم فلیس مقتضیا له.

ثانیا: اصلا مقصودتان از مقتضی ومانع چیست؟ اگر مرادتان از مقتضی یعنی آنی که وجودش أخذ شده در موضوع حکم، ومرادتان از مانع یعنی آن عنوانی که عدمش أخذ شده در موضوع حکم، بله این تناقض گوئی است که ما بگوئیم در موضوع وجوب کفاره هم اضطرار أخذ شده که من اضطر الی التظلیل وجب علیه الکفاره وهم در موضوع این وجوب کفاره عدم الاضطرار أخذ شده این تناقض است، اینکه واضح است، این جوابش این است که اگر اینجوری معنا کنید ما از عموم حدیث رفع کشف می کنیم که عدم این خطاء أخذ شده در موضوع حکم، یعنی کشف می کنیم که این خطاء وجودش موضوع حکم شرعی نیست، شارع أخذ نکرده در موضوع وجوب کفاره مثلا خطاء را که اذا اخطأت او اضطررت فکفّر، از عموم حدیث رفع کشف می کنیم که این عناوین هیچ کجا موضوع حکم الزامی نیستند.

پس بهترین جواب از نقض اول همین است که تسلیم شود در مقابل اشکال بگوئیم قبول اما انصافا اینکه چند تا نقض پیدا کنید در فقه که خطاء ونسیان واضطرار موضوع حکم الزامی قرا گرفته این باعث نمی شود که عام یا مطلق موهون بشود، خوب ما من عام ومطلق الا وقد خصص وقید، پس در جواب اول ملتزم می شویم به تخصیص وموارد تخصیص هم زیاد نیست، پس عرض من این استکه جواب صاحب کفایه ومشهور که می گویند نه اصلا تخصصا این موارد را شامل نمی شود درست نیست، جناب صاحب کفایه مراد شما از اینکه حدیث رفع نمی تواند این موارد را شامل بشود چون اجتماع مقتضی ومانع در شئ واحد لازم می آید، عرض کردیم که اگر مرادتان از مقتضی ومانع این باشد که وجود موضوع حکمی باشد وعدم هم موضوع همان حکم باشد بله این محال است، ولی از حدیث رفع کشف می کنیم که وجود این عناوین موضوع این حکم الزامی نیست.

واگر مرادتان این است که مقتضی ومانع برای ملاک است کی می گوید که عنوانهایی که ذکر می شود اینها مقتضی یا مانع از ملاکند؟ مگر در قانون اگر چیزی وجودا یا عدما موضوع قرار گرفت آیا معنایش این است که آن موضوع مقتضی یا مانع است نسبت به ملاک؟ نه! اصلا ملاک ومقتضی رفع احکام در فرض خطاء تسهیل شارع است، اصلا اینکه می گوئید که خطاء مانع است از ثبوت یک حکم درست نیست، بلکه مصلحت تسهیلیه مانع است، عناوینی که در خطابها ذکر می شود علت یا مانع از ملاکها نیستند بلکه ملاکها در عالم واقع هست نه در عناوین، مثلا وقتی می گوید رفع الخطاء خطاء که مانع نیست از یک ملاک بلکه ممکن است در فرض خطاء ملاک تام باشد وملاک برای حرمت کامل باشد واصلا ممکن است خودش مقتضی باشد برای ثبوت یک حکمی ولی در عین حال شارع می گوید رفع الخطاء، ومصلحت تسهیل علت شده برای رفع آن حکم نه عنوان خطاء وحرج واضطرار ونسیان.

فالنقض الاول ینحصر جوابه بالتخصیص واین تخصیص زیاد نیست تا مستهجن باشد.

نتیجه جواب ما این است که در موارد شک در ثبوت حکم الزامی در مورد خطاء یا نسیان ما به عموم رفع الخطاء و النسیان تمسک می کنیم برای نفی آن حکم و نیازی به رفع ما لا یعلمون نداریم، و لذا اگر حالت سابقه این حکم اقتضاء میکند که استصحاب کنیم بقاء این حکم را دیگر نوبت به برائت نمی رسد، ولی ما می گوییم عموم واطلاق رفع الخطاء اماره است می گوید ما در مورد خطاء حکم جعل نکردیم هر مقدار که ثبت التخصیص نلتزم بالتخصیص، در موارد شک در تخصیص زائد نوبت به اصل عملی نمی رسد بلکه نوبت می رسد به این عموم واطلاق رُفع الخطاء نفی می کنیم این حکم در مورد خطاء را، و این از ثمرات این نظر است که ما ملتزم به تخصیص که شدیم در موارد شک در تخصیص زائد مرجع می شود عموم حدیث رفع، یعنی اماره داریم بر رفع واقعی.

اما نقض دوم :

نقض به بیع مضطر بود، کسی بچه اش مریض است و مجبور است خانه اش را بفروشد تا خرج درمان بچه مریضش را تهیه کند، بلا اشکال این بیع صحیح است، اشکال کرده اند که پس چرا رفع ما اضطروا الیه را می گوئید رفع جمیع آثار با اینکه بیع مضطر را صحیح می دانید؟

جوابی که آقایان داده اند این است که حدیث رفع امتنانی است به دو قرینه: یکی "رفع عن" که یعنی امر ثقیل را برداشته ایم، دوم: "امتی یا الامة"، رفع عن امتی یا وضع عن هذه الامة لسان تحبب و تلطف است و سیاقش امتنان است، اگر از یک موردی خلاف امتنان لازم بیاید از جریان حدیث رفع جاری نمی شود، اینجا هم بیع مضطر اگر ابطال بشود خلاف امتنان بر این مضطر است، خوب این مضطر می گوید که جناب شارع ما می خواهیم بچه مریضمان را علاج کنیم لذا خانه مان را فروختیم شما می گوئید این بیع باطل است وتصرف در این پول حرام است من چه کنم؟ این خلاف امتنان است.

دیدم مرحوم آقای مطهری اشکال کرده اند که این افرادی که از روی اضطرار مجبورند کالایشان را ارزان بفروشند افراد دیگر از اضطرار این شخص سوء استفاده می کنند، فرموده درست است که خلاف امتنان است که بگوئیم بیع مضطر باطل است ولی نگوئیم مطلقا باطل است بلکه بگوئیم از حیث بایع صحیح است ومالک ثمن می شود برود کارش را راه بیندازد ولی آن مشتری های فرصت طلب که از اضطرار این بایع سوء استفاده می کنند مالک مثمن نشوند و این تفکیک اشکال ندارد، گاهی هم برعکس است مشتری دنبال مثلا یک دارویی است برای علاج فرزندش و مجبور می شود با قیمت چند برابر بخرد از حیث مضطر حکم به صحت بکنیم ولی از طرف دیگر بگوئیم باطل است این تبعیض اشکال ندارد.

تأمل بفرمائید تا بعد.